

تلیسهای مطبوعات آمریکا

ناصر ایرانی

زمینه‌های سیاست داخلی و خارجی وضع بر همین منوال است یا نه، در زمینه‌های بخصوصی از زندگی ملی و بین‌المللی مطبوعات اروپایی و امریکایی همان شیوه‌ای را پیش می‌گیرند و نقشی را ایفا می‌کنند که در جهان دوم و سوم مرسوم است؟

دو نویسنده کتاب مطبوعات ایالات متحده و [قضیه] ایران، ویلیام دورمن و منصور فرهنگ، کوشیده‌اند در کتاب خود به مطالعه موردی خاص و برجسته از قصور مطبوعات ایالات متحده در عرضه بیطرفانه خبر و بیان حقیقت بپردازند و نشان دهند که مطبوعات آن کشور در یکی از مهمترین زمینه‌های سیاست خارجی چگونه از ایفای نقشی بازمانده‌اند که خود مدعی آنند و از بابت آن به خود می‌بالند.

روشن است که مطالعه یک مورد خاص از طرز عمل مطبوعات امریکا نمی‌تواند تصویر کاملی از کیفیت کار آن مطبوعات به دست دهد، ولی چون مورد خاصی که نویسندگان کتاب به منظور مطالعه برگزیده‌اند رفتار مطبوعات ایالات متحده با ایران طی سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷ است، خواندن تلخیصی از کتاب ایشان به یقین می‌تواند برای ما ایرانیان جذاب و بصیرت بخش باشد. سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷ دوره بسیار مهمی در تاریخ کشور ماست. در این دوره یک جنبش عظیم ملی، یک کودتای مهم، یک تجربه نوسازی غربی مآب، و به تصدیق دوست و دشمن مردمی‌ترین انقلاب سراسر تاریخ جهان روی داده است. این دوره با روی کار آمدن دولت ملی دکتر محمد مصدق آغاز می‌شود و با پیروزی انقلاب اسلامی و فروپاشی نظام شاهنشاهی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران پایان می‌یابد. در این سالها، ایالات متحده کشور ما را نقطه استراتژیکی مهمی به حساب می‌آورد و اعلام می‌کند که در آن دارای «منافع حیاتی» است. به همین دلیل نقش - اگر نگوئیم استعماری - مداخله گرانه‌ای در شکل‌گیری سیاستهای داخلی و خارجی ایران به عهده می‌گیرد و «منافع حیاتی» خود را در منطقه با آن سیاستها پیوند می‌زند. از این رو، آنچه در کشور ما می‌گذرد نمی‌تواند از لحاظ مردم امریکا بی‌اهمیت باشد زیرا با مالیات و رأی آنان است که دولتهای امریکا امکان می‌یابند و به خود اجازه می‌دهند که در ایران دولت

William Dorman and Mansour Farhang: *The U.S. Press and Iran, Foreign Policy and the Journalism of Deference*. Berkeley, University of California Press, 1987.

تکلیف مطبوعات در جهان دوم و سوم، یعنی در کشورهای سوسیالیستی و کشورهای در حال توسعه آسیا و آفریقا و امریکای لاتین که غالباً به شیوه استبدادی اداره می‌شوند معلوم است و کمتر کسی است که نداند و نپذیرد که در این دو جهان خبرها و تحلیلهایی که در مطبوعات به چاپ می‌رسد به گونه‌ای تنظیم و تحریر می‌شود که سیاستهای حاکم بر کشور را تأیید و تبلیغ کند. به عبارت دیگر، نقش و وظیفه مطبوعات و به طور کلی رسانه‌های گروهی این نیست که خبرها را بدان صورتی که روی داده است به اطلاع مردم برسانند بلکه موظفند دقت به خرج دهند و فقط خبرهایی را برگزینند و آنها را چنان جرح و تعدیل کنند و با انشاء و لحنی بنویسند که با منافع و علایق ایدئولوژیکی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی گروه حاکم سازگار شود.

ولی مطبوعات جهان اول، به ویژه امریکا و اروپا، به خود می‌بالند که شیوه مختار آنها به کارگیری نوعی بی‌طرفی یا عینیت (ابژکتیویته) به معنای عرضه دیدگاههای تمام طرفهای درگیر در کلیه رویدادهاست، وظیفه آنها انتشار سریع خبرها دقیقاً به صورتی است که روی داده است، و نقش آنها این است که سنجشگر دقیق و مستقل یا «بازرس» (watchdog) اعمال دولت باشند و هرگاه که دولت بر اثر درک غلطی از اوضاع ملی و بین‌المللی تصمیم غلطی گرفت و دست به عمل غلطی زد، آنها می‌کوشند تحلیل درستی از اوضاع ارائه دهند تا بدین وسیله دولت را یاری کنند یا مجبور سازند که به راست گردانیدن تصمیم و عمل غلط خود مبادرت ورزد.

هر خواننده دقیق مطبوعات امریکا و اروپا نیک می‌داند که مطبوعات مزبور تا حدی به همان گونه‌ای عمل می‌کنند که ادعا می‌کنند، و اعتبار و نفوذ آنها ناشی از همین توفیق نسبی در انتشار سریع خبرها، در عرضه دیدگاههای مختلف، و در ایفای نقش «بازرس» اعمال دولتهایشان است. ولی آیا همواره و در همه

WILLIAM A. DORMAN AND
MANSOUR FARHANG

THE U.S. PRESS AND IRAN

FOREIGN POLICY AND THE
JOURNALISM OF DEFERENCE

درباره طرق استیفای حقوق ایران از نفت جنوب در جریان بود، با لحن موافقی از درخواستهای ایران سخن می گفتند. این لحن موافق با سیاست رسمی دولت امریکا هماهنگ بود. دولت امریکا نارضایتی ایران را از وضع موجود و تلاش او را برای عادلانه کردن قرارداد سال ۱۹۳۳ فرصتی طلایی به حساب می آورد و بعید نمی دانست که گردش چرخ باعث شود که از نمد منابع عظیم نفت ایران کلاهی نیز نصیب شرکتهای نفتی امریکایی شود.

اما به محض آنکه صنعت نفت ایران ملی شد، سیاستمداران امریکا که انتظار چنین اقدام تاریخی مهمی را نداشتند و نگران بودند که مبادا ملی شدن صنعت نفت در ایران سرمشق سایر ملتهای ستمدیده قرار گیرد و منافع کل نظام استعماری را به خطر بیندازد، فوراً سیاست خود را تغییر دادند و با دولت انگلیس همدست شدند. مطبوعات ایالات متحده نیز به تدریج لحن موافق خود را نسبت به ایران و جنبش ملی شدن صنعت نفت کنار گذاشتند و به دشمنی آشکار با دکتر محمد مصدق رهبر جنبش پرداختند.

بدین ترتیب تصویری که مطبوعات ایالات متحده در سال ۱۳۳۲ از دکتر مصدق ارائه می دادند با تصویری که در سال ۱۳۳۰ از او عرضه می کردند تفاوت فاحشی داشت. در سال ۱۳۳۰، مطبوعات امریکا دکتر مصدق را ملی گرای زیرکی معرفی می کردند ولی همین ملی گرای زیرک در طول فقط دو سال ابتدا دیوانه خوانده شد و سپس باز یقه کمونیستها. نیکی کدی در کتاب ریشه های انقلاب^۱ می گوید:

مصدق به نحو روبه تزايد ولی ناصوبی متعصب خطرناکی تصویر می گردید که ممکن بود ایران را به دامن شورویها بیندازد. به واقع او ملی گرای ضدامپریالیستی بود که قصد داشت نگذارد ایران تحت تسلط هیچ کشور یا شرکت خارجی بی قرار گیرد. (p.34).

فقط هفت ماه از نخست وزیری دکتر مصدق گذشته بود که نیویورک تایمز او را متهم کرد که با یاری جستن از تروریسم حکومت می کند. این روزنامه در مقاله ای به قلم خبرنگار خود در تهران که در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۵۱ (۸ آذر ۱۳۳۰) به چاپ رسیده چنین می نویسد:

رای اعتماد نود در برابر صفر بی سابقه ای که نخست وزیر دکتر مصدق در یکشنبه گذشته از مجلس گرفت... بدون یاری جستن از شریک ناپیدای همواره حاضرش - تروریسم تازه سر از تخم در آورده - به دست نمی آمد. (p.36).

مجله تایمز دکتر محمد مصدق را «مرد سال» ۱۹۵۲ معرفی کرد.

ساقط کنند و دولت روی کار بیاورند و در تعیین سیاستهای داخلی و خارجی مؤثر باشند. مطبوعات ایالات متحده بنا بر نقش و وظیفه ای که برای خود قایلند می بایست خبرهای مربوط به ایران را بدون دستکاری و با سرعت به اطلاع مردم امریکا می رسانند، دیدگاههای مختلفی را که درباره مسائل ایران وجود داشت بیان می کردند، و «بازرس» اعمال دولت امریکا در ایران می شدند. اما عملاً چنین کاری را نکردند. بینیم چطور.

لازم است مقدمتاً این را بگویم که نویسندگان کتاب مطبوعات ایالات متحده و ایران مطالعه و تحلیل خود را بر اساس خبرها و مقاله های تمام مطبوعات امریکا انجام نداده اند بلکه معتبرترین آنها را مبنای کار قرار داده اند، از جمله در درجه اول به نیویورک تایمز استناد جسته اند که شاید با نفوذترین روزنامه امریکا است و از ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۸ بیش از ۱۶۰۰ خبر و مقاله درباره ایران چاپ کرده است، و در درجه دوم به روزنامه های کریسچن ساینس مانیتور، واشنگتن پست، وال استریت جورنال، شیکاگو تریبون، لوس آنجلس تایمز، و هفته نامه های تایم و نیوزویک که همه از معتبرترین نشریات امریکایی اند. گزارشهای خبری دو خبرگزاری مهم امریکا، یعنی «یونایتد پرس اینترنشنال» و «آسوشیتد پرس» نیز مورد توجه و استناد نویسندگان کتاب بوده است.

دکتر مصدق و مطبوعات ایالات متحده

مطبوعات امریکا در اوایل جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، به هنگامی که بین ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران مذاکراتی

دفاتر شرکت را ببیند؛ (۳) ایران مجبور بود نفتی را که به مصارف داخلی می‌رساند بدون هیچ تخفیفی در بهای آن از شرکت نفت بخرد.

و نیز مطبوعات آمریکا به مردم کشور خود نمی‌گفتند که، بنابر تخمین نیکی کدی در همان کتاب، شرکت نفت انگلیس و ایران از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰، پس از پرداخت مالیات سنگین به دولت انگلیس و پرداخت حق امتیاز ایران و احتساب ارقام اغراق‌آمیز استهلاك، ۲۵۰ میلیون دلار سود خالص برده بود در حالی که طی همین مدت فقط ۹۰ میلیون دلار بابت حق امتیاز به دولت ایران پرداخته بود. تخمین دیگری هم هست که شاید گویاتر از تخمین نیکی کدی باشد: جو استارک در کتاب نفت خاورمیانه و بحران انرژی^۲ تخمین زده است که شرکت نفت انگلیس و ایران از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۵۱ مبلغ سه میلیارد دلار درآمد داشته است که فقط ۶۲۴ میلیون دلار آن را به دولت ایران پرداخته است. (p.39).

تایم می‌گوید ملی شدن صنعت نفت ایران باعث شد که نفت ایران از دسترس غرب خارج شود و دولت ایران درآمد نفت خود را از دست بدهد. این گفته دروغی است آشکار که تایم به خورد مردم آمریکا می‌دهد تا دشمنی آنان را نسبت به جنبش حق طلبانه مردم ایران برانگیزد. حقیقت این بود که نفت ایران از دسترس غرب خارج نشده بود. غرب می‌توانست نفت ایران را به بهای عادلانه روز بخرد، و ایران سخت نیازمند و مشتاق بود که غرب یا شرق نفت او را بخرد ولی تمام کشورهای غربی و از جمله ایالات متحده به هواداری از دولت انگلیس و برای آنکه حکومت ملی وقت را به زانو در آورند و جنبش حق طلبانه مردم ایران را شکست دهند خرید نفت از ایران را تحریم کردند و این تحریم به کمک کشتی‌های جنگی انگلیس به طور کامل مجری گردید. البته این گفته تایم درست بود که ایران درآمد نفت خود را از دست داد و دچار مشکلاتی عظیم اقتصادی شد ولی مجله مزبور همچنان حقیقت را دانسته و تعمداً می‌پوشاند که می‌گفت علت این امر ملی شدن صنعت نفت بود. چیزی که ایران را از درآمد نفت محروم کرد تحریم خرید نفت از جانب کشورهای غربی بود نه ملی شدن صنعت نفت.

این وارونه جلوه دادن حقایق تا روزی که دولت آمریکا امیدوار بود بتواند از طریق فشارهای تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی دولت ملی دکتر مصدق را وادار سازد که تن به سازش دهد و علاوه بر تقدیم دوباره بخشی از منابع نفت ایران به دولت انگلیس سهم قابل توجهی نیز نصیب شرکت‌های نفتی آمریکا کند به صورت نسبتاً معتدلی جریان داشت. اما هنگامی که آمریکا و انگلیس شجاعت سیاسی دکتر مصدق را نیک آزمودند و یقین حاصل کردند که آن پیرمرد فسادناپذیر بیدی نیست که از این بادها بلرزد و لذا



استقبال دین اچسن، وزیر خارجه آمریکا، از مصدق (نیویورک، ۱۹۵۱)

برخی از مردم تصور می‌کنند که تایم با این انتخاب از او تجلیل کرده است و نقش سازنده او را در بهتر کردن وضع زمانه تأیید و تأکید نموده است. حال آنکه قصد آن مجله این بوده است که نقش مخرب او را نمایان سازد (این مجله در سال ۱۹۸۰ نیز امام خمینی را به همین نیت «مرد سال» معرفی کرد). تایم در معرفی «مرد سال» ۱۹۵۲ می‌گوید که او «خطر جنگ عام را بین ملتها افزایش داده است، کشورش را فقیر کرده و آن را و بعضی از سرزمینهای همسایه را به آستانه مصیبت کشانده است. مع هذا مردمش به همه کارهای او دل بسته‌اند، و هرگاه که در خیابانها ظاهر شود برایش از ته دل هورا می‌کشند.» (p.37)

تایم در همین شماره می‌نویسد که ملی شدن صنعت نفت ایران نتیجه‌ای نداشته است جز آنکه

(۱) نفت ایران از دسترس غرب خارج شده؛ (۲) دولت ایران درآمد نفت را از دست داده؛ (۳) قطع درآمد نفت همه امیدهای پیشرفت اقتصادی کشور را از بین برده؛ و (۴) در آشوبی که پیش آمده حزب توده بهره‌های عظیم برده است. (p.38).

مطبوعات آمریکا، به تصدیق نیکی کدی در کتاب ریشه‌های انقلاب، در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت و حکومت ملی دکتر مصدق هیچ اشاره‌ای به این واقعیت‌ها نکردند که (۱) شرکت نفت انگلیس و ایران بر اساس قرارداد ۱۹۳۳ حق امتیاز ثابتی به ایران می‌پرداخته است، حال آنکه بهای نفت و سود شرکت نفت در طی این مدت سه برابر شده بود؛ (۲) ایران در مدیریت شرکت نفت هیچ نقشی نداشت، حتی حق نداشت که

وال استریت جورنال در همین مقاله ظهور دیکتاتوری مصدق را با ظهور دیکتاتورهای از قبیل موسولینی و هیتلر و استالین و برون مقایسه می کند.

جالب است بدانیم که مطبوعات ایالات متحده در طول دوره ۲۵ ساله ۱۳۳۲-۵۷ فقط ۴ بار شاه را دیکتاتور خوانده اند. ایرانیانی که هم حکومت مصدق را درک کرده اند و هم بیه سلطنت شاه به تشنان خورده است توانایی حیرت انگیز مطبوعات امریکا را در سیاه جلوه دادن سپید و سپید جلوه دادن سیاه خوب حس می کنند.

گذشته از دیکتاتوری مصدق، آن هم دیکتاتوری بی که «به وکالت از جانب غوغاییانی جنایت پیشه» صورت می گرفت، مضمون دیگری که مطبوعات معتبر ایالات متحده به ویژه در هشت ماه آخر حکومت دکتر مصدق مرتباً آن را تکرار می کردند نقش کمونیستها و امکان تسلط شورویها بر ایران بود. از جمله، مجله نیوزویک در ۹ مارس ۱۹۵۳ (۱۸ اسفند ۱۳۳۱) نوشت:

وضعیت طوری است که غرب شاید در هر لحظه بر سر این دوراهی قرار گیرد که یا جنوب ایران را اشغال کند یا به غفلت ناظر باشد که تمام کشور به دست کمونیستها بیفتد. اگر ایران از دست برود، آن گاه احتمالاً نوبت پاکستان- که سرخها کاملاً در آن نفوذ کرده اند- فرا خواهد رسید. این امر هندوستان را منزوی خواهد کرد، و احتمالاً خاورمیانه در ظرف چند ماه سقوط خواهد کرد، و این به معنای آن است که غرب ناچار خواهد شد این تصمیم دشوار را بگیرد که یا جنگ گرم را بیاغازد یا جنگ سرد را ببارد (p.45).

مطبوعات ایالات متحده با چنان برچسب هایی که به شخص دکتر مصدق و حکومت او می زدند و چنین چشم اندازهای وحشتناکی که از اوضاع داخلی ایران و منطقه خاورمیانه در برابر چشم مردم امریکا ترسیم می کردند افکار عمومی را در کشور خود کاملاً آماده کرده بودند که سرنگونی دولت ملی و قانونی ایران را از طریق غیرقانونی کودتا یا رضایت و خوشحالی بپذیرند.

کودتای ۲۸ مرداد را سازمان سیا طراحی و اجرا کرد و دولت و شرکتهای نفتی امریکا بیش از هر کس دیگری از آن سود بردند. دولت امریکا تا حد زیادی از نفوذ انگلیس در ایران کاست و خود نقش حامی و لله و شریک رژیم شاه را یکجا به عهده گرفت. نفت جنوب که تا پیش از ملی شدن صنعت نفت به طور در بست در اختیار انگلیسیها بود، پس از پیروزی کودتا به دست کنسر سیومی سپرده شد که ۴۰ درصد سهام آن متعلق به بریتیش پترولیوم بود، ۱۴ درصد سهام آن متعلق به رویال داچ شل، ۶ درصد سهام متعلق به کمپانی نفت فرانسه و ۴۰ درصد سهام متعلق به ۵ شرکت نفتی

در صدد سرنگون کردن دولت قانونی او از طریق کودتا برآمدند، مطبوعات ایالات متحده هم با سیاست دولت خود هماهواز شدند و انواع تهمت های ناروا را با خصومت آمیزترین لحنها بر کاغذ آوردند.

حالا دیگر به زعم مطبوعات امریکا شیخ دیکتاتوری مصدق بر ایران سایه افکنده بود. در سال آخر حکومت دکتر مصدق هرگاه که نیویورک تایمز و سایر مطبوعات معتبر امریکا از او یاد می کردند برچسب «دیکتاتور» را نیز به او می چسباندند.

نیویورک تایمز در تاریخ ۹ اوت ۱۹۵۲ (۱۸ مرداد ۱۳۳۱)، تقریباً یک سال پیش از کودتای ۲۸ مرداد، نوشت: «نخست وزیر مصدق، که دیکتاتور صوری ایران است، یک بار دیگر رسماً به دولت انگلیس پیشنهاد کرده است که جهت حل اختلاف نفت که او را به قدرت رساند و کشورش را دچار افلاس و حکومت غوغاییان کرد به مذاکره بپردازند.» تایمز در سر مقاله ۱۷ اکتبر همان سال توضیح می دهد که چرا دکتر مصدق را «دیکتاتور صوری ایران» خوانده است: «در درجه نخست، او فقط به وکالت از جانب غوغاییانی جنایت پیشه دیکتاتور است.»

روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ در حالی که نخستین تلاش کودتاچیان با شکست مواجه شده بود و شاه از ایران فرار کرده و وضع آشفته ای پیش آمده بود که سرانجام آن هیچ معلوم نبود، نیویورک تایمز نوشت: «در شورشی سردرگم و تاکنون بدون خونریزی... چنین می نماید که نخست وزیر مصدق دیکتاتور مطلق ایران شده است و، چنان که سنت ایرانی است، شاید در صدد برآید که خود بر تخت سلطنت تکیه زند.»

واشنگتن پست در تاریخ ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) نوشت:

شاه را مرد قدرتمداری [= strong man] یکی از معانی این واژه دیکتاتور است [بیرون انداخته است که تعصب گرایی اش او را به دامن کمونیستها افکنده است. کسی نمی تواند بگوید که اکنون چه پیش خواهد آمد، ولی به روشنی معلوم است که از جنگ اندازی دکتر مصدق به قدرت مطلق فقط حزب کمونیست توده سود خواهد برد و اربابش روسیه (p.42).

وال استریت جورنال در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) در مقاله ای که «ظهور یک دیکتاتور» نام داشت و به هنگام نوشته شدنش تصور می شد که سقوط شاه قطعیت یافته است چنین نوشت:

دیکتاتورها در اندازه ها و به شکل های مختلف ظهور می کنند، ولی همه آنان از راه واحدی وارد می شوند. آنان مثل مصدق از راه توسل عاطفی به هموطنانشان وارد می شوند و هدفهای ایشان نیز همواره واحد است: جستجوی قدرت مطلق (p.42).

متحدہ رژیم شاہ را رژیمی معرفی می کردند که متعهد به نوسازی (modernization) کشور و سیاست اجتماعی^۳ است، ولی در پایان این دوره به هنگامی که حکومت جان کندی به نحو فزاینده‌ای نگرانی خود را از اوضاع ایران بیان می داشت مطبوعات نیز، به پیروی از واشنگتن، لحن انتقادی یافتند.

در سال ۱۳۳۳ که شاه و نخست وزیرش ژنرال فضل الله زاهدی به سرکوب مخالفان پرداختند و رابطه ایران را با غرب تحکیم بخشیدند، مضمونی که غالباً ورد زبان مطبوعات ایالات متحدہ بود نجات ایران از فروغلطیدن به دامن شورویها بود و دوستی فزاینده با غرب.

کریسچن ساینس مانیٹور در ۵ اوت ۱۹۵۴ (۱۴ مرداد ۱۳۳۳) نوشت:

نفت ایران از دست شورویها قاپیده شد، و خود ایران سر بزنگاه از چنگ افلاس و آشوب نجات یافت... مقامات مسؤول اکنون چنین می اندیشند که در زمانی که رژیم مصدق به دست ژنرال زاهدی سرنگون گردید، کمونیستها به قدری در آن رژیم نفوذ کرده بودند که اگر آن رژیم دو هفته بیشتر بر سر کار بود کمونیستها بر دولت ایران تسلط یافته بودند. (p.65).

یونایتد پریس نیز در ۶ اوت ۱۹۵۴ از واشنگتن خبر داد: «آشکار گردیده است که در سال گذشته مأموران روسی در آستانه تسلط بر ایران بودند. اطلاعات سری، که اکنون نخست بار است که فاش می شود، نشان می دهد که توطئه گران سرخ در زمانی که انقلاب [منظور کودتای ۲۸ مرداد است] آنان را مات ساخت در حال طرح ریزی برای کسب قدرت بودند.»

نیویورک تایمز در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۴ (۲۴ آذر ۱۳۳۳) نوشت:

در همین تابستان سال گذشته بود که ایران کشور ورشکسته‌ای به شمار می رفت که عوام فریب متعصبی به نام دکتر مصدق بر آن حکومت می کرد. ملتی پر از بیگانه ترسی و آشوب با جنبش کمونیستی پر قدرتی به اسم حزب توده، و با صنعت عظیم نفت در حال توقف. امروز مصدق در جایی به سر می برد که به آن تعلق دارد. در زندان. نفت باز هم در بازارهای آزاد جهان جریان دارد. نخست وزیر یی قادر و قدرتمند، ژنرال زاهدی، شاه را حمایت می کند، و دولتش ایران را به سوی افق‌های نو و فرخنده رهنمون است. (p.69)

در این دوره گرچه مطبوعات امریکا گاهی از وجود فساد در میان مقامات عالی انتقاد می کردند، ولی هیچ سخنی از اختناق سیاسی در ایران به میان نیاوردند و مطلقاً از قدرت فزاینده شاه و تلاش او برای دستیابی به قدرت مطلق ذکری نکردند. حتی او را

امریکا (هریک ۸ درصد). به عبارت دیگر، لقمه‌ای که از نفت جنوب به ایالات متحدہ رسید درست به بزرگی و چربی لقمه‌ای بود که نصیب انگلستان شد.

نقش مهمی که دولت امریکا در طراحی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد و باز نشانیدن شاه بر تخت سلطنت داشت بر مطبوعات ایالات متحدہ پوشیده نبود. در کتاب مطبوعات ایالات متحدہ و ایران نمونه‌ای از این آگاهی که مربوط به کنت لاو (Kennett Love) خبرنگار نیویورک تایمز در ایران می شود به تفصیل شرح داده شده است (← pp. 51-62). با وجود این، مطبوعات برخلاف تعهدات حرفه روزنامه‌نگاری مستقل و آزاداندیش که خود می گویند به آنها پایبندند، کوشیدند کودتای ۲۸ مرداد را امری کاملاً داخلی جلوه دهند و بدین ترتیب نقش مهم دولت امریکا را در سرنگون کردن دولت قانونی کشور مستقلی که هزاران کیلومتر از خاک امریکا دور است بپوشانند. به علاوه، مقاله‌های تمام مطبوعات حاکی از طرفداری بی چون و چرا از کودتا و شادمانی از بازگشت شاه به تخت سلطنت و نجات ایران از چنگال کمونیستها بود. واشنگتن پست در شماره مورخ ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) نوشت: «باعث شادمانی خواهد بود اگر رژیم مصدق اکنون حقیقتاً سرنگون شده باشد.»

کریسچن ساینس مانیٹور در مقاله‌ای که «ایران به راه راست باز می گردد» نام داشت و در ۲۰ اوت به چاپ رسید، نوشت: «رویدادهای ناگهانی و برجسته... محتملاً امیدبخش‌ترین رویدادهایی است که ممکن بود رخ دهد.»

نیویورک تایمز در شماره مورخ ۳۰ اوت (۸ شهریور) نوشت: «درست در زمانی که نزدیک بود ایران به زیر پرده آهنین فروغلطد معجزه‌ای سیاسی در ۲۸ مرداد آن کشور را از زیر پرده آهنین بیرون کشید.»

دوره تحکیم قدرت ۱۳۳۳-۴۱

مطالعه خبرها و مقاله‌های مطبوعات معتبر ایالات متحدہ در طول هشت ساله ۱۳۳۳-۴۱ که با یک‌ه‌تاز شدن شاه در عرصه قدرت سیاسی آغاز می شود و به «انقلاب سفید» خاتمه می یابد، به روشنی نشان می دهد که مطبوعات مزبور تا چه حد از سیاست خارجی دولت امریکا تبعیت می کردند و چشم اندازی که از اوضاع ایران ترسیم می نمودند چگونه همسو و هم زمان با گرایشها و نیازهای سیاست خارجی امریکا روشن و تاریک می شد.

در ابتدای این دوره که واشنگتن از تصاحب بخش عمده‌ای از منابع عظیم نفت ایران احساس رضایت و خوشحالی می کرد و هیچ اعتنایی به نحوه حکومت شاه نداشت، مطبوعات ایالات

که در نظر داشت با عرضه يك برنامه شبه توسعه مخالفان رژیم را به موضع ضعیفی براند، ابتکار عمل را از آن شاه کند و او را قهرمان نوسازی و توسعه جلوه دهد، علاقه مردم ایران و نظر موافق سیاستمداران امریکایی را جلب کند، و شاه را به قدرت مطلق برساند.

انقلاب سفید تا حد زیادی به این هدفها دست یافت. در ظرف فقط يك سال هر گونه صدای انتقاد آمیزی را در واشنگتن خاموش ساخت و باز هم، طبق معمول، رضایت واشنگتن از رژیم شاه همان و حمایت پر شور مطبوعات امریکا از آن رژیم همان. ضمناً شاه امکان یافت نیروهایی را که در ایران با رژیم استبدادی او مبارزه می کردند مخالف با نوسازی کشور و مرتجع معرفی کند.

مطبوعات ایالات متحده در سالهای بعد از ۱۳۴۲، حتی زمانی که به روشنی معلوم گردید که تمام انگیزه های انقلاب سفید سیاسی بود و هیچ قصد توسعه موزون و معقول اقتصادی و دگرگونیهای مثبت اجتماعی در میان نبود، برنامه نوسازی شاه و مقاصد خیر خواهانه و مترقی او را فراوان ستوده اند و اگر، آن هم پس از بیروزی انقلاب اسلامی، خرده ای بر او گرفته اند این بوده است که در برنامه های مترقی و خیر خواهانه اش بیش از حد بلندپروازی داشته است و عجله به خرج داده. از این رو، بی فایده نیست ببینیم نوسازی اصولاً چیست و برنامه نوسازی شاه چه عیب اساسی بی داشت و با وجود این مطبوعات ایالات متحده چگونه آن را ارزیابی می کردند.

□ نوسازی چیست؟

نوسازی به مجموعه ای از تحولات اقتصادی گفته می شود که وسعت و عمق آنها به حدی است که ساختار اجتماعی را دگرگون می سازد. این تحولات عبارتند از مکانیکی کردن و تجارتي کردن کشاورزی، توسعه صنایع، گسترش آموزش عمومی، و توسعه شهرنشینی.

تجربه تاریخی نشان داده است که نوسازی معمولاً نظم اجتماعی - سیاسی جامعه را بر هم می زند و باعث آشوبهای اجتماعی می گردد زیرا از يك سو بر عادات و رسوم، شرایط زندگی، و اعتقادهای افراد و قشرهای اجتماعی تأثیر کم و بیش دگرگون کننده و گاه ویرانگری به جا می گذارد و به همین دلیل ناگزیر مقاومت آن افراد و قشرها را برمی انگیزد، و از سوی دیگر منافع و زیانهای نوسازی به یکسان در جامعه توزیع نمی شود. هرگاه این نایکسانی در توزیع منافع و زیانهای نوسازی بسیار زیاد باشد، یعنی منافع نوسازی نصیب بخش اندکی از جامعه بشود و زیانهای آن گریبان بقیه جامعه را بگیرد، بدان سان که در ایران در دوران سلطنت رضاشاه و محمدرضا شاه روی داد،

پادشاهی اصولی جلوه می دادند که خیراندیشیهایش را غالباً زیردستان دون همتش خنثی می کردند.

از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ رژیم شاه در داخل کشور با اعتراضهای عمومی و تظاهرات روبه رو بود که ناشی از نارضایتی مردم از خرابی وضع مملکت و فساد دستگاه دولت بود. روابط رژیم شاه با واشنگتن نیز به سردی گرایید و دولت جان کندي که از مشکلات اقتصادی و بی ثباتی سیاسی ایران دچار نگرانی شده بود در صدد برآمد که شاه را در تنگنا قرار دهد تا به جای افزایش قدرت نظامی به توسعه اقتصادی بپردازد.

در این زمان بود که مطبوعات ایالات متحده به انتقاد از رژیم شاه پرداختند. البته، چنانکه دونیسنده ما تصریح کرده اند، نه «به دلیل دگرگونی بنیادی در داوری مستقل نهاد مطبوعات»، بلکه به دلیل همسویی با سیاست جدید دولت امریکا. مثلاً کریسچن ساینس مانیتور در ۱۳ مه ۱۹۶۱ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۰) از قول خبرنگار خود نوشت: «در ظرف بیش از چهار سال [اقامت] در خاورمیانه، این نویسنده در ایران بیش از هر کشور دیگری نشانه های نگران کننده فقر و بد غذایی دیده است.»

حتی نیویورک تایمز که از پر شورترین حامیان رژیم شاه بود در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۶۲ (۸ شهریور ۱۳۴۱) نوشت: «نظر واشنگتن، که به عقیده ما نظر صحیحی است، این است که نیروهای نظامی ایران بزرگتر از آن است که باید باشد و آن نیروها وجوهی را می بلعند که بهتر است به مصرف توسعه اقتصادی که کشور سخت بدان نیازمند است برسد.»

دوره نوسازی: ۱۳۴۲-۵۲

نگرانیهای واشنگتن و آشوبهای اوج گیرنده داخلی به شاه فهماند که این بار نمی تواند با حمله لفظی به فساد و تغییر نخست وزیر و اعلام يك برنامه پنج ساله دیگر خود را از مخمصه برهاند. این بود که در سال ۱۳۴۲ «انقلاب سفید» را عرضه کرد تا ایران را از بلیه عقب ماندگی برهاند و با پیشرفته ترین کشورهای صنعتی جهان همپایه سازد. این را دستگاههای تبلیغاتی رژیم می گفتند و شاید خود شاه نیز که به شدت دچار پندارهای واهی بود باور می کرد. ولی انقلاب سفید به واقع تلاش هوشمندانه ای بود

ناهنجاریهایی پیش می‌آید که غالباً جامعه را دچار اضطرابها و دشمنیهای روزافزون می‌کند. چنین وضعی خواه‌ناخواه به پاگیری جنبشهای سیاسی - اجتماعی توده‌ای منجر می‌شود زیرا هنگامی که توزیع منافع و زیانهای نوسازی چنان نامتعادل باشد که بخش عمده‌ای از جامعه احساس کند که مظلوم واقع شده است جامعه به دو قطب متعارض تقسیم می‌گردد و به رادیکالیسم گرایش پیدا می‌کند.

آرمان اعلام‌شده نوسازی این است که زندگی کل جامعه را از لحاظ مادی بهبود بخشد، ولی تا آنجا که تاریخ معاصر نشان داده است برنامه‌های نوسازی غالباً باعث گردیده است که تبعیض در جامعه افزایش یابد و بیشتر مردم ناراضی شوند. از جمله، برنامه نوسازی شاه زندگی بیشتر مردم ایران را ناامن تر و نابرابرتر کرده بود. پرفسور فرهاد کاظمی در کتاب فقر و انقلاب در ایران^۴ نوشته است که نابودی کشاورزی در نتیجه نوسازی شاه باعث «فقر فزاینده دهقانان فقیر» شده است. به علاوه، «مکانیکی کردن کشاورزی، که به قصد افزایش قابلیت تولید نیروی کار صورت گرفت، این تأثیر جنبی ناگزیر را داشت که تعداد روستاییانی را که بر ای کار زراعت مورد نیاز بودند کاهش داد.» این وضع «بیزاری اجتماعی همه‌گیری در میان پرولتاریای کشاورزی» به وجود آورد.

نویسندگان مطبوعات ایالات متحده و ایران می‌نویسند:

نیروی محرکه نوسازی شاه سبب دگرگونیهای مهم در ساختار اقتصاد ایران شد. نوسازی او همچنین به طبقه بالا و برخی از عناصر طبقه متوسط و پایین تر از متوسط امکان داد که ثروت بی‌حسابی بیندوزند. ولی برای اکثریت مردم نوسازی چیزی نبود جز شوربختی و منبع خشم. مهمتر از این، حتی کسانی که از درآمد نفت و برنامه‌های دولتی توسعه بهره‌مند شده بودند هیچ قدرت سیاسی‌یی به دست نیاوردند. شواهد فراوانی در دست است که نشان می‌دهد در طول دهه هفتاد ایرانیان ثروتمند دچار بختک چه ناامنی سیاسی و ناایمنی‌یی بودند. به نظر می‌رسد که در اواسط نوسازی سرشت استبدادی سلطنت ایران سخت تر از هر وقت دیگری شده بود. (p.86)

مهمترین تناقضی که در برنامه توسعه شاه وجود داشت و مطبوعات ایالات متحده هیچ‌گاه اشاره‌ای به آن نکردند ناسازگاری بین نوسازی اصیل و سیاست فتودالی بود. لازمه سیاست نوسازی این است که تصمیم‌گیرها تا حدی به طور دسته‌جمعی و عقلایی صورت گیرد، حال آنکه در سیاست فتودالی فقط یک فرد فعال مایه‌اش است و حکومت مطلق از آن اوست. شاه

به تحقیق چنین حاکمی بود. به علاوه، او خود را در تمام زمینه‌های زندگی ملی خیره می‌دانست و در میان نخبگانی که دور و برش بودند هیچ‌کس به خود اجازه نمی‌داد که در معقول بودن تصمیمهای او کوچکترین تردیدی ابراز کند. این اطاعت بی‌چون وچرا، که به زور در افراد و حتی در مقامات عالی‌رسم داده شده بود، نشانه بی‌ثباتی کشور بود. با وجود این، سیاستمداران و مطبوعات امریکا مرتباً از ثبات سیاسی و اجتماعی ایران سخن می‌گفتند. مقامات واشنگتن در نمی‌یافتند که سیاست فتودالی در جهان معاصر خواه‌ناخواه سبب بی‌ثباتی وضع کشور خواهد شد. مطبوعات ایالات متحده نیز، بدون استثنا، به مدت تقریباً سی سال همان چیزی را تکرار می‌کردند که مقامات واشنگتن می‌گفتند.

نیویورک تایمز در تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۶۳ (۳ بهمن ۱۳۴۱) در مقاله‌ای که در صفحه اول خود به چاپ رساند، نوشت: «شاه ایران با برنامه‌ای اصلاحاتی که تناسباتی انقلابی دارد به سرعت زندگی سیاسی و اقتصادی کشور خود را دگرگون می‌سازد.»

همین روزنامه یک ماه بعد در مقاله‌ای نوشت: «پس از سالها انتقاد که گفته می‌شد اصلاحات در ایران در بهترین حالت سطحی است و در بدترین حالت ناموجود، اکنون شاه به شخصه وارد میدان شده است تا دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی به وجود آورد که دامنه تأثیرش کمتر از هیچ تحول دیگری نخواهد بود که از جانب رژیمهای غیرانقلابی آسیا صورت گرفته است.»

کریسچن ساینس مانیاتور در ۴ مارس ۱۹۶۳ (۱۳ اسفند ۱۳۴۱) نوشت که «تأثیر کلی» اصلاحات شاه «بیشرفتی برای بیشتر از ۲۱ میلیون مردمی است که در سرزمینی زندگی می‌کنند که تاریخ آن را پارس می‌شناسد.»

مجله لایف نیز در ۳۱ مه ۱۹۶۳ با توجه به اصلاحات شاه وعده داد که: «آینده افتخارات باستانی را تحت الشعاع قرار خواهد داد.»

ولی بر خلاف این وعده‌ها و دلخوشکنک‌های مطبوعات ایالات متحده، بیشتر مردم ایران از برنامه اصلاحات شاه نصیبی نبردند جز - به قول نویسندگان کتاب - تیره‌بختی، و عکس‌العملی که در برابر این تیره‌بختی از خود نشان دادند خشم انفجار آمیزی

بود که در قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ متجلی شد.

قیام ۱۵ خرداد ضمناً نمایانگر دگرگونی مهمی بود که در رهبری جنبش ضدشاه رخ داده بود. رهبری غیر دینی به دلایلی چند، که مهمترین آنها سرخوردگی مردم از کارنامه رهبری غیردینی بود، از صحنه بیرون رفته بود و روحانیون و در رأس ایشان امام خمینی رهبری جنبش ضدشاه را به عهده گرفته بودند. مطبوعات ایالات متحده در خبرها و مقاله‌های خود قیام ۱۵ خرداد را به باد ناسزا گرفتند و با موهن‌ترین لحنی از آن یاد کردند. مجله تایم در سرمقاله شماره مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۳ (۲۴ خرداد ۱۳۴۲) نوشت: «تهران در هفته گذشته سه روز تمام میدان نبرد بود: مردم شیون می‌کشیدند، مسلسلها می‌غریدند و دودی که از آشغالهای سوخته به هوا می‌رفت با ابرهایی از گاز اشک‌آور درآمیخته بود. طعنه روزگار را ببین که این نبردی بود بر ضد پیشرفت.» تایم در همین سرمقاله شاه را «آن پادشاه فوق العاده و اصلاح‌اندیش» لقب داده بود و از «مبارزه طولانی» او در راه تبدیل ملتی فنودال به کشوری مدرن سخن به میان آورده بود و نوشته بود که «مخالفان نیرومند» او متشکل اند از «دیوان سالاران فاسد» و «زمینداران بزرگ» و ملاحی که «برنامه او را برای اعطای حق رأی به زنان» و اجاره‌دادن روستاهای موقوفه به دهقانان «کفرآمیز» می‌دانند.

یونایتد پرس اینترنشنال نیز گزارش داد: «هزاران مسلمان متعصب به قلب تهران یورش بردند.» و در گزارش دیگری اعلام کرد که تظاهرات به تحریک شخصیت‌های دینی صورت گرفته است، کسانی که با اصلاحات شاه مخالفند «زیرا اصلاحات او به درآمد ایشان از زمینهایی که اکنون به روستاییان اعطا شده لطمه زده است.»

نیویورک تایمز نیز در ۱۰ ژوئن ۱۹۶۳ (۲۰ خرداد ۱۳۴۲) نوشت:

چنین می‌نماید که شاه در تلاشش برای اصلاحات و متحول ساختن پادشاهی نیمه‌فنودال ایران بر بحران دیگری فایق شده است. شورش خشن و توطئه سرنگون کردن دولت او سرکوب گردیده است. در پشت مشکلات جدید ملاحی مسلمان مرتجع و زمینداران قرار دارند که چون می‌بینند در نتیجه برنامه جدید تقسیم اراضی شاه زمینهایشان را از دست خواهند داد خشمگینند. ولی نیروهای نظامی به شاه وفادار ماندند و شورهای تهران و شیراز و شهرهای دیگر را به نحو مؤثر درهم کوبیدند. (p.97).

این حرفها در سال ۱۳۴۲ زده شده است، زمانی که «انقلاب سفید» شاه تازه آغاز شده بود و می‌شود پذیرفت که اگر نه در

ایران و در میان ایرانیان شاید در امریکا و در میان سیاستمداران و روزنامه‌نگاران امریکایی امیدهایی را برانگیخته بود. ولی حرف بر سر این است که حتی تا سال ۱۳۵۲ که به روشنی معلوم گردیده بود که سیاست نوسازی شاه به هیچ‌وجه فراخور و پاسخگوی نیازهای واقعی بیشتر مردم ایران نبود و به رسوم، اعتقادات، و زندگی مادی اکثریت عظیمی از مردم نیز لطمه‌های جدی زده بود و آنان را از حکومت شاه بیزار و خشمگین کرده بود، مطبوعات ایالات متحده همچنان شاه را اصلاح‌طلبی معرفی می‌کردند که اتباعش گاه قدر مساعی او را نمی‌دانستند. در این دوره، دو مضمونی که غالباً در گزارشها و مقاله‌های مطبوعات تکرار می‌شد یکی این بود که ایران متحدی بی شرط و خط اول دفاع در برابر تهاجم شورویها در منطقه خلیج فارس است، و دیگر اینکه ایران جزیره ثبات در منطقه ذاتاً بی‌ثباتی از جهان است.

امپراطوری ایران جدید: ۱۳۵۲-۶

مطبوعات ایالات متحده از سال ۱۳۵۲ به بعد تازه شروع کردند به انتقاد از رژیم شاه، و به ویژه خرده‌گرفتن از دلبستگی شدید او به قدرت نظامی، روش حکومتش، و پامال شدن حقوق بشر در ایران. البته مطبوعات باز هم بسیاری از مفروضات پیشین را تکرار می‌کردند، از جمله این که ایران جزیره ثبات است و متحدی معتمد.

چرا مطبوعات امریکا در این دوره ایران را زیر ذره‌بین گذاشتند و نسبت به شاه و رژیم او لحن انتقادی اختیار کردند؟ نویسندگان کتاب *مطبوعات ایالات متحده و ایران* معتقدند که چندین عامل در کار بود که احتمالاً هیچ‌کدامشان ربطی به «آگاهی یافتن از سرشت استبدادی حکومت شاه یا شکست برنامه‌های نوسازی او» نداشت، بلکه

انتقاد [از رژیم شاه] بیشتر به تحولی مربوط بود که در اواخر ۱۹۵۲ رخ داد و آن این بود که دلال وابسته‌ای به حاکم هر روز مغرورتری تبدیل شده بود که به امریکاییان درس می‌داد که لازم است کمربندهایشان را محکمتر ببندند، و به هزینه مصرف‌کنندگان جهان صنعتی [به چهار برابر شدن بهای نفت اشاره دارد] دست به ولخرجی افسار گسیخته‌ای زده بود. با توجه به تحولات مزبور، این امر که مطبوعات لحن انتقادی شدیدتری اختیار نکرده بودند بر نفوذی گواهی می‌دهد که شاه بر سیاستمداران امریکایی، امریکای صنفی (corporate America)، و روزنامه‌نگاران امریکا داشت. (pp. 134-132).

نفوذی که شاه بر امریکاییان داشت مفت به چنگ نیامده بود. او با دلارهای نفتی سبیل ایشان را حسابی چرب می‌کرد. به

خطا رود و اطلاعات درست در اختیار سیاستمداران قرار ندهد، روزنامه‌نگاران با کسب و انتشار خبرهای درست و ارائه تحلیل‌های متکی بر اطلاعات دست اول سیاستمداران را در وضعیتی قرار می‌دهند که به آسانی نمی‌توانند سیاستهای غلط و زیان‌آور را دنبال کنند. مطبوعات به شرطی می‌توانند این نقش بس مهم را ایفا کنند که مستقل از نهادهای رسمی دولتی عمل نمایند ولی اگر در داوریهایشان از سیاستمدارانی پیروی کنند که خود بر خطایند آن وقت ارباب چهار اسبه به سوی شکستهای خفت‌باری می‌تازد که فی‌المثل ایالات متحده در جریان انقلاب اسلامی ایران یا جنگ ویتنام تازید.

دیدیم که مطبوعات امریکا در آخرین سالهای حکومت شاه انتقادهایی از او می‌کردند اما بهبود کیفی خبرها و تحلیل‌هایشان به قدری ناچیز بود که مطلقاً نمی‌توانست با قالبهای ذهنی‌یی که خود در مدت ۲۵ سال ساخته بودند و مردم امریکا را به آنها عادت داده بودند برابری کند.

جالب اینکه از دی ماه ۱۳۵۶، از نخستین تظاهراتی که در قم صورت گرفت تا اوایل پائیز ۱۳۵۷، بیشتر مطبوعات امریکا هرگونه انتقادی از رژیم شاه را کنار گذاشتند و به رویدادهای ایران با همان دیدگاهی نگرینستند که واشنگتن می‌نگریست.

مطبوعات امریکا ابتدا مخالفان شاه را نادیده گرفتند و سپس، درست به همان شیوه‌ای که در مورد قیام ۱۵ خرداد عمل کرده بودند، کوشیدند تا آنان را بدنام کنند. در این مرحله، مطبوعات ادعای رژیم شاه و مقامات رسمی واشنگتن را پذیرفتند که مشکلهای شاه همه ناشی از توطئه مرتجعان مسلمان و مارکسیست‌هاست. واشنگتن پست در ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۸ (۲۱ شهریور ۱۳۵۷) نوشت: «نیروی مخالف دیوانه‌ای متشکل از عناصر مذهبی سنت‌گرا» که با «خرابکاری کمونیستی» درآمیخته «ترکیب زهرآگینی» به وجود آورده است.

تا پایان تابستان ۱۳۵۷ نه سیاستمداران و نه روزنامه‌نگاران امریکایی در نیافتند که دشمنی عام با سلطنت و ناراحتیهای مردم ایران و ضعف سیاسی رژیم به جایی رسیده که مهار حکومت از دست شاه در رفته است.

ولی قصور مطبوعات ایالات متحده فقط ناتوانی آنها در فهم و بیان واقعیت‌های مزبور نبود بلکه آنها این تقصیر را نیز به گردن داشتند که از روی عمد حقایق را وارونه جلوه می‌دادند. به عنوان مثال، می‌نوشتند که در ایران خشونت روی می‌دهد اما با به کارگیری عباراتی نظیر «برخوردهای خونین»، «آشوبهای خونین»، «خیزشهای خشن» و «خشونت‌های ضد شاه» به خوانندگان خود این طور القا می‌کردند که خشونت هم از جانب دولت صورت می‌گیرد و هم از سوی مردم، حال آنکه مردم ایران

عنوان مثال، در مارس ۱۹۷۵ موافقتنامه‌ای با ایالات متحده منعقد کرد که بر اساس آن ایران موافقت کرد در ظرف ۵ سال ۱۵ میلیارد دلار از امریکا کالا و خدمات مختلف بخرد و ۷ میلیارد دیگر نیز جهت ساختمان هشت نیروگاه اتمی به شرکتهای امریکایی بپردازد. مطبوعات ایالات متحده با شادمانی و افری از این موافقتنامه سخن گفتند. نیویورک تایمز در شماره مورخ ۱۵ مارس ۱۹۷۵ (۲۴ اسفند ۱۳۵۳) خاطر نشان ساخت که موافقتنامه ۱۵ میلیارد دلاری «بزرگترین قرارداد بازرگانی‌یی است که تاکنون منعقد شده؛ حتی طرح مارشال متضمن تعهدات بسیار کوچکتري بود». نیویورک تایمز در همین مقاله به خوانندگان امریکایی خود مژده داد که موافقتنامه بازرگانی دو جانبه مزبور «کاملاً [قیدی که نویسنده نیویورک تایمز به کار برده overwhelmingly است] به سود ایالات متحده است».

دو روز پیش از اعلام رسمی این موافقتنامه، شاه با تشکیل حزب رستاخیز نظام تک‌حزبی را اختیار کرده بود و خصلت استبدادی رژیم خود را بی‌هیچ برده‌پوشی در معرض دید جهانیان قرار داده بود. در همین ایام اعتراضات مردم نیز که به رهبری روحانیون صورت می‌پذیرفت چنان وسعتی یافته بود که نمی‌شد آنها را نادیده گرفت.

مطبوعات ایالات متحده البته تردیدهایی درباره نظام تک‌حزبی شاه ابراز می‌داشتند ولی در عین حال می‌کوشیدند با تروریست، کمونیست، و متعصب خواندن مخالفانش او را بر حق جلوه دهند. واشنگتن پست در شماره مورخ ۲۴ ژوئن ۱۹۷۵ (۳ تیر ۱۹۵۴) در گزارشی که راجع به اعتراضات مردم در شهر قم به چاپ رسانده بود به رفتار بیرحمانه شاه با مخالفانش اشاره کرده بود اما هشدار داده بود که «باور نکردنی نیست که سنت‌گرایان مسلمان با پول و اسلحه مارکسیست‌ها مسلح شده باشند.» و اضافه کرده بود: «متعصبان دینی با اصلاحات ارضی (که اکنون کاری است انجام شده)، آزادی زنان، مشروبات الکلی و غربی شدن عام و سریع شهرهای بزرگ ایران مخالفند».

مطبوعات ایالات متحده و انقلاب اسلامی ایران

بیشتر تحلیل‌گران معتقدند که پیروزی انقلاب اسلامی ایران شکست مصیبت‌باری برای ایالات متحده بوده است و همه ایشان متفق‌القولند که فهم غلط اوضاع ایران باعث شد که واشنگتن نتواند تدابیری بیندیشد که مانع آن شکست شود.

مطبوعات امریکایی و اروپایی به خود می‌بالند که، برخلاف مطبوعات کشورهای سوسیالیستی و جهان سوم که کم‌وبیش نوکرخان حاکمند نه نوکر بادمجان، هرگاه و به هر دلیلی دستگاه‌های رسمی گردآوری اطلاعات از کشورهای دیگر به

نارضایتی مردم ایران ناشی از مخالفت آنان با برنامه نوسازی محمدرضا شاه بوده است. این مضمون که در ۹ ماه اول انقلاب غالباً در مطبوعات امریکا تکرار می‌شد، در گزارشی که یونایتدپرس اینترنشنال در اوت ۱۹۷۸ (مرداد ۱۳۵۷) تهیه و مخابره کرده بود به خوبی مشاهده می‌شود:

ایران سه شهر دیگر را با حکومت نظامی به بند کشید تا شورش افراطیون مذهبی را که با آزادسازی ملت اسلام به دست شاه مخالفند مهار کند. (p.159).

یونایتدپرس اینترنشنال در گزارش دیگری خبر از درگیری می‌دهد که بین پلیس ضدشورش و «مسلمانان محافظه‌کار»ی که با برنامه‌های نوسازی شاه مخالفند روی داده بود.

ارزیابی مطبوعات ایالات متحده، درست مثل ارزیابی مقامات واشنگتن، دست کم تا اواخر بهار ۱۳۵۷ این بود که شاه می‌تواند در برابر موج انقلاب به راحتی مقاومت کند و آن را فرونشاند. مجله‌تایم در شماره مورخ ۵ ژوئن ۱۹۷۸ (۱۵ خرداد ۱۳۵۷) نوشت: «کم شمارند کسانی که باور دارند شاه در معرض خطر سقوط قرار دارد. شاه ایران هنوز ابزار قدرت را محکم در دست دارد. شاه همچنین از حمایت وسیع مردم برخوردار است، به ویژه در ارتش و در میان روستائیان و طبقه کارگر صنعتی تازه به وجود آمده.»

مطبوعات همچنین تا دی ماه ۱۳۵۷ غافل بودند که مخالفت مردم با شاه مدتهاست که به جنبش انقلابی‌یی تبدیل شده که به وضوح خواستار انحلال نهاد سلطنت است، چه سلطنت



فقط در دو یا سه روز آخر عمر رژیم شاه به حمله مسلحانه مبادرت ورزیدند. خونریزیها کاملاً يك طرفه بود. درست است که تظاهرکنندگان غالباً به سینماها و عرق فروشها و بانکها حمله می‌کردند ولی این نیز درست است که در طول بیش از يك سال میلیونها ایرانی فقط با شجاعت اخلاقی با تانکها و مسلسلها و تفنگهای دولت به مقابله برخاستند و با دستهای خالی انقلابشان را به پیروزی رساندند.

مطبوعات ایالات متحده همچنین نفهمیدند که انقلاب ایران چه عمق و وسعتی یافته بود. اکثریت عظیمی از ایرانیان مصمم بودند که نهاد سلطنت و رژیم پهلوی را سرنگون کنند. انقلاب اسلامی ایران احتمالاً مردمی‌ترین انقلاب در تاریخ معاصر بوده است. مع هذا مطبوعات امریکایی می‌کوشیدند تا با برچسب‌هایی نظیر «تعصب‌گرایی» احساسات ضد شاه و ضد سلطنت مردم ایران را لکه‌دار سازند. آنها هرگاه که می‌خواستند تصویری از انقلابیون ایران عرضه کنند بیشتر از «لومین‌های شهری»، «بنیادگرایان مسلمان»، و «فعالان چپ‌گرا» سخن می‌گفتند و نقش مهمی را که دانش‌آموزان و دانشجویان و زنان و کارگران و کارمندان و افراد طبقه متوسط و بالای طبقه متوسط در انقلاب داشتند یا می‌پوشاندند یا کمرنگ جلوه می‌دادند. خلاصه، سرشت غیرطبقه‌ای انقلاب اسلامی ایران را، که در تاریخ انقلابهای معاصر بی‌سابقه بود، عمدتاً ناگفته گذاشتند.

اینها عمده‌ترین چیزهایی بود که مطبوعات ایالات متحده نفهمیدند تا بگویند یا فهمیدند و نخواستند بگویند، ولی آنچه گفتند چه بود؟

نخستین تحلیلهای مطبوعات امریکا حاکی از این بود که



آغاز پابان

را باید در سرشت تجارتي نظام رسانه‌های گروهی امریکا جست. مطبوعات مثل هر نهاد تجارتي دیگری می‌کوشند تا آنجا که ممکن است از هزینه‌های خود بکاهند و بر سودشان بیفزایند. خبرها و مقاله‌ها به گونه‌ای و با محتوایی نوشته می‌شود که روزنامه یا مجله را بیشتر به فروش برساند. بنابراین می‌توان گفت که اقتصاد است که به مطبوعات فرمان می‌دهد چگونه رویدادهای جهان را گزارش دهند و تحلیل کنند نه سیاست.

پروفسور برنارد کوهن در کتاب مطبوعات و سیاست خارجی^۶ سه عامل را در گزینش خبرهای خارجی و تحلیل آنها مؤثر می‌داند. این سه عامل عبارتند از:

۱. ملاحظات اقتصادی یا آن طور که خود او نامیده است «معیارهای تجارتي» (commercial criteria)؛
۲. ترجیحات سردبیران و ناشران؛ و
۳. گرایش بیشتر رسانه‌های گروهی به تبعیت از داوری مطبوعات معتبر و خبرگزاریها.

برنارد کوهن عامل نخست را مهمترین عامل به شمار می‌آورد و معتقد است که «معیارهای تجارتي» بر کمیت و کیفیت خبرهای خارجی مطبوعات بیش از دو عامل دیگر اثر می‌گذارد.

اما نویسندگان مطبوعات ایالات متحده و ایران معتقدند که با «معیارهای تجارتي» فی‌المثل نمی‌توان توضیح داد که مطبوعات چرا انقلابیون ایرانی را «متعصبان مذهبی» خوانده‌اند ولی مجاهدان افغانی را «جنگجویان آزادی». آیا به این دلیل که فروششان افزایش می‌یابد و سود بیشتری می‌برند؟ مسلماً نه. یا چرا با صرف هزینه‌های زیاد و تقبل خطرهای فراوان خبرنگاران خود را به داخل افغانستان می‌فرستند تا گزارشهای دست‌اول از نبرد مجاهدان آن کشور تهیه کنند ولی در اعزام خبرنگار به ایران زمان شاه، که هزینه‌های بسیار کمتری می‌طلبید، امساک می‌ورزیدند.

انگیزه‌های اقتصادی البته در کمیت و کیفیت خبرهای خارجی مطبوعات مؤثر است اما دست‌کم تا جایی که به رفتار مطبوعات ایالات متحده یا ایران مربوط می‌شود دو عامل مهمتر و مؤثرتر در کار بوده است که یکی ایدئولوژی است و دیگری نژادمداری (ethnocentrism)

روزنامه‌نگاران در يك نظام اجتماعی کار می‌کنند و بی‌واسطه یا با واسطه و خواه‌ایناخواه تحت تأثیر و نفوذ آن نظام قرار دارند. آنان هر اندازه هم که پایبند بیطرفی، تعادل، و اصول آرمانی حرفه خود باشند فقط در صورتی می‌توانند در شغل خود پیشرفت کنند و به رفاه برسند که آگاهانه یا ناآگاهانه ایدئولوژی خاصی را پذیرفته باشند.

دو نویسنده کتاب اصطلاح «ایدئولوژی» را در معنای مصطلح

استبدادی و چه سلطنت مشروطه، و اصولاً دیگر علاقه‌ای به حفظ قانون اساسی ۱۳۲۴ هجری قمری ندارد، قانونی که بر اساس آن شاه می‌بایست سلطنت کند نه حکومت. به دلیل همین غفلت، مطبوعات از دولت شاپور بختیار حمایت کردند و، درست مثل مقامات واشنگتن، امیدوار بودند که او بتواند با اعلام پایبندی به مفاد قانون اساسی ۱۳۲۴ موج انقلاب را فرونشاند.

جالب است بدانیم که تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مطبوعات ایالات متحده اصطلاح «انقلاب» را در توصیف رویدادهای ایران به کار نبردند. نخست بار کریسچن ساینس مانیفور در ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸ (۲۰ آذر ۱۳۵۷) با نهایت احتیاط این اصطلاح را به کار برد:

ولی اگر گزارش رویدادها را آن طور که دکتر جیمز بیل بر اساس مشاهدات شخصی خود تحریر کرده و امروز در صفحه «نظر و تفسیر» درج شده دقیق بدانیم، ایران در وضعیت انقلابی قرار دارد. (p.163).

نیویورک تایمز اصطلاح «انقلاب» را نخست بار در ۲۵ ژانویه ۱۹۷۹ (۵ بهمن ۱۳۵۷) به کار برد و واشنگتن پست در اوایل فوریه به هنگامی که امام خمینی به ایران بازگشت. سایر مطبوعات و دو خبرگزاری امریکا اصطلاح مزبور را تا پس از سقوط بختیار و پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به کار نبردند. و تازه پس از آنکه تصدیق کردند آنچه در ایران رخ داده انقلاب است آن را انقلابی ضد پیشرفت و عکس‌العملی مذهبی در برابر برنامه‌های نوسازی شاه دانستند و چنین جلوه دادند که مردم ایران ایمانی کور به مذهبی خردستیز و مخالف با تجدد دارند که به تاریکترین و فرومایه‌ترین غریزه‌های انسان توسل می‌جوید.

نقش ایدئولوژی و نژادمداری

دلیل این همه دشمنی مطبوعات ایالات متحده با انقلاب اسلامی ایران چه بود و چیست؟ چرا آنها گذشته از دوره‌ای کوتاه که طی آن به انتقاد ملایم از رژیم شاه پرداختند همواره از او حمایت کردند و مردم ایران را به گناه ساقط کردن رژیم او به باد ناسزا گرفتند؟ گروهی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که پاسخ پرسشهای فوق

اما جنبشهای استقلال طلبانه که اساساً «سروری» غرب و امتیازهای آن را نفی می کنند، به ویژه انقلابی مثل انقلاب اسلامی ایران که ذاتاً ضد غربی است و جنبه های مهمی از تمدن آن را نفی و تحقیر می کند، خواه و ناخواه احساسات نژادمدارانه روزنامه نگاران امریکایی را جریحه دار می کنند و دشمنی آنان را برمی انگیزند.

نتیجه

مطالعه خبرها و مقاله هایی که مطبوعات ایالات متحده در طول بیست و هفت ساله ۵۷-۱۳۳۰ درباره ایران چاپ کرده اند آشکار می سازد که

۱. رسانه های خبری امریکا در گزارش و تحلیل زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران زمان شاه بیش از آنکه به یافته های خود اتکا کنند و به داوری مستقل بپردازند از سیاستهای مقامات رسمی واشنگتن پیروی کرده اند؛

۲. روزنامه نگاران امریکایی ثابت کرده اند که به آسانی دچار عوارض نژادمداری می گردند، بیماری یی که به کاملترین وجهی به مقاصد سیاسی مقامات واشنگتن خدمت می کند.

این نتیجه گیریها گواه دیگری است بر صحت این دعوی که مطبوعات ایالات متحده در حوزه سیاست خارجی به جای آنکه سنجشگر دقیق و مستقل اعمال دولت باشند- نقشی که خود می گویند برعهده دارند و به همین دلیل بر خود می بالند- غالباً همان چیزهایی را می گویند که مقامات واشنگتن در دهانشان می گذارند.

حاشیه:

1) Nikki Keddie, *Roots of Revolution* (New Haven: Yale University Press, 1981).

2) Joe Stork *Middle East Oil and the Energy Crisis* (New York: Monthly Review Press, 1975).

۳) اصطلاح سیاست اجماعی (consensus politics) که در اوایل دهه ششم قرن حاضر در انگلستان رایج شد در توصیف سیاست دولت یا حزبی به کار می رود که می کوشد با پیش گرفتن سیاستهای اعتدالی و احتراز از ضربه زدن به منافع قشرهای مختلف جامعه حمایت اکثریت مردم را جلب کند.

4) *Poverty and Revolution in Iran: the Migrant Poor, Urban Marginality, and Politics* (New York: New York University Press, 1985).

۵) «غیرطبقاتی» را در برابر cross class انتخاب کرده ام ولی مطمئن نیستم که مفهوم این اصطلاح را به روشنی بیان کند.

6) Bernard Cohen, *The Press and Foreign Policy* (Princeton: Princeton University Press, 1965).

آن به کار نمی برند بلکه مفهومی که ایشان از آن در نظر دارند چشم اندازی از جهان است که از جنگ دوم جهانی تاکنون بر مبنای جنگ سرد و مبارزه جهانی بین دو ابرقدرت امریکا و شوروی و مقتضیات امنیت ملی در ایالات متحده شکل گرفته است. این چشم انداز هم سیاست داخلی را در برمی گیرد و هم سیاست خارجی را. در زمینه سیاست خارجی، به عقیده معتقدان ایدئولوژی یا چشم انداز مزبور، سرمایه داری لیبرال غربی بهترین الگو برای توسعه است و لاجرم در جهان سوم فقط آن برنامه های توسعه ای مقبول و درخور پشتیبانی است که طبق الگوی سرمایه داری غربی بریده و دوخته شده باشد. برنامه نوسازی شاه طبق همین الگو بریده و دوخته شده بود پس مورد حمایت و ستایش مطبوعات امریکا قرار گرفت. رژیم شاه از «منافع حیاتی» غرب در منطقه حفاظت می کرد پس در هر حال از پشتیبانی مطبوعات امریکا برخوردار بود. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و انقلاب اسلامی ایران «منافع حیاتی» غرب را در منطقه به خطر می انداخت و به خطر می اندازد. پس دشمنی ناگزیر مطبوعات مزبور را برمی انگیزد. مجاهدان افغانی با اتحاد شوروی و دولت دست نشانده او می جنگند پس به چشم مطبوعات امریکا «جنگجویان آزادی» اند.

از سوی دیگر، به دلیل دستاوردهای عظیم صنعتی و کشاورزی و فرهنگی و هنری اروپاییان و امریکاییان در چند قرن اخیر، روزنامه نگاران امریکایی مثل بسیاری دیگر از نخبگان و مردم آن کشور به بیماری نژادمداری دچار شده اند. نژادمداری این بندگان را در مبتلایان خود رشد می دهد که فرهنگ نژاد آنان دستاوردهای بیش از فرهنگ نژادهای دیگر داشته است پس برتر از آنهاست. وجه تمایز نژادمداری با نژادپرستی در این است که نژادمدار امکان همپایه شدن فرهنگهای درجه دو را با فرهنگ برتر خود نفی نمی کند، حال آنکه نژادپرست معتقد است که مردم نژادهای پست اصولاً ظرفیت تعالی و دستیابی به تمدن جدید را ندارند.

روشن است که رژیمهای شیفته و خدمتگزار غرب در جهان سوم، از قبیل رژیم شاه، حس نژادمدارانه روزنامه نگاران امریکایی را اغنا می کنند و همین خود رضایت آنان را جلب می کند تا از سر لطف و بزرگواری دستی بر سر آن رژیمها بکشند،